



**شکریه بارکزی، یکی از بانوان سیاستمدار کشور است. وی پیش از این رییس موسسه‌ی زنان آسیا، عضو کمیسیون تدوین قانون اساسی، موسس انجمن زنان ژورنالیست افغان، نماینده‌ی مردم در دوره‌ی پانزدهم ولسی جرگه، مدیر مسوول هفته نامه «آئینه زن»، صاحب امتیاز «روزنامه‌ی ترقی» و رییس بنیاد شکریه بارکزی بوده و در حال حاضر سفیر کبیر افغانستان در کشور ناروی می‌باشد.**

## زنان و تنور نان / خمیر و روپاهای سوخته در آتش



■ سال دوم  
■ شماره ۳۱  
■ یکشنبه  
■ ۱۹ حمل ۱۳۹۷  
■ قیمت ۱۰ افغانی  
■ Sunday  
■ April 8, 2018  
■ Vol. 2  
■ No. 31



این جا، چرافی روشن است

**وحشتناک‌ترین بعد قضیه این است که آنان دروازه‌های کارخانه‌ها، ادارها و دانشکده‌ها را به روی زنان باز می‌کنند ولی هم‌چنان عقیده دارند؛ برای یک زن محترم ازدواج بهترین کسب و کار است. سیمون دوپووار**

## سلاحی که قدرت زنان را ثابت می‌کند، دانش و توانایی آنهاست

● صفحه ۳ ●



## روی‌کرد نیمخ

### زن همیشه کنیز به خاطر ننگ قبیله

زن در افغانستان هنوز دارای هویت مستقل از آن خود نبوده و نامش مدفون استبداد مردسالاری در این دیار است. در خصوص زنان سه مولفه‌ی هویت، حق و آزادی ضرورت به دادخواهی دارد، آن‌چه در این نوشته؛ در قالب این سه مولفه مطرح می‌شود؛ عبارت از معضل اجتماعی گریبان‌گیر زنان، پس از ازدواج اول است (سلب آزادی در انتخاب همسر برای ازدواج دوم و جبر اجتماعی در انتخاب مسیر زندگی)؛ علت این واقعیت‌های تلخ زندگی زن، در درون فرهنگ حاکم بر بستر جامعه نهفته است.

اگر زن هویت، آزادی و حق نداشته باشد؛ چه فرقی می‌کند با برده‌ی جنسی؟! وقتی که زن در خانه به‌عنوان سهامدار خانه نباشد و مرد او را به چشم همسر نه بلکه به چشم مسوول بی‌مزد و معاش برای خانه‌داری بنگرد؛ چه فرقی می‌کند با کنیز؟! در اصلی‌ترین مورد بنیاد تشکیل هر خانواده باید عشق و محبت باشد، نه بقای نسل و تداوم زنجیر خاندان و نه فقط ارضای خواست‌های جنسی مرد و یا حل مشکل کار و نطفه خانه (اصل مطرح در ازدواج روستایی). با مطالعه‌ی دقیق در امور خانوادگی خانواده‌های افغانستانی درمی‌یابیم؛ بیش‌تر ازدواج‌ها بر بنیاد عرف و بر اساس سنت قبیله‌ای و رسم مروج در جغرافیا صورت می‌گیرد. زن به‌عنوان دستگاه تولید نسل باید تمام زجر روزگار را متقبل شود؛ همه ساله بچه به‌دنیا بیاورد و تمام مسوولیت آنان را خود به عهده بگیرد - ضمن کار خانه و پیش‌برد بقیه امور زندگی. این همه در زندگی یک زن افغانستانی لازم است و هر کدام جز از عواملی است که یک زن برای گذرانیدن عمرش در زیر سقفی، برای همه این‌ها باید تن دهد و راه گریزی از آن نیست؛ اما این وضعیت باید تغییر کند! تمامی فعالان که برای تثبیت هویت، تامین حقوق، و کسب آزادی زن در افغانستان دادخواهی می‌کنند؛ تلاش شان بر این است که وضعیت موجود از روند زندگی زن برچیده شود. زن باید مطابق خواست خودش، حق انتخاب همسر، و زمان و نحوه‌ی ازدواجش را داشته باشد. مساله‌ی مهمی که باید از آن گفت و تا کنون حاشا بوده؛ کنیز بودن زن در طول تاریخ و سبک زندگی محقرانه او است. جبر زندگی بر زن است که پیامد ناگوارش جبران نمی‌شود، استبداد مردسالاری بر زن است که به‌عنوان یک اصل فرهنگی در جامعه‌ی افغانستان هنوز حکم‌روایی دارد و زن مجبور به تحمل آنست (زن، یعنی همیشه کنیز!).

«زن همیشه کنیز» به این معنا که در جامعه‌ی افغانستان، اگر مرد می‌میرد؛ زن یتیم‌داری می‌کند و برای اطعام یتیمان مجبور است کنیز مردی شود (به‌خاطر فرزندان به ازدواج ناخواسته تن در دهد)، اما وقتی زن می‌میرد، مرد یتیم‌داری نمی‌کند؛ بلکه زنی را برای یتیم‌داری فرزندان به کنیزی می‌گیرد. شاید بیان این موضوع برای جامعه‌ی دین‌مدار ما که هر پدیده را با عینک دین می‌بینند، ناشایست و نا به‌جا باشد. حقیقت تلخی است که در این دیار زن همیشه کنیز است. زندگی مشترک حق اجتماعی هر فرد است؛ اما در عرف امروزی پیش از آن که زن برای همسری انتخاب شود؛ برای کنیزی انتخاب می‌شود. ازدواج آزاد و بر اساس خواست دختر و پسر فقط در شهرهای بزرگ و بسیار اندک افغانستان مروج شده است، آن‌چه باید تغییر کند؛ عرف روستا و سنت شهر است که پس از این، انتخاب شریک عمر و زندگی به معنای گزینش فردی برای کنیزی نباشد و دختر هم به‌خاطر آن که پس از مرگ پدر و مادر، جایی برای زندگی ندارد، مجبور به ازدواج با کسی نشود.

در ازدواج زوج افغانستانی، تعدادی بر اساس خواست هردو طرف و تعدادی بر اساس جبر خانواده‌ها صورت می‌گیرد. آن‌چه مهم می‌نماید؛ تداوم زندگی زن و شوهر است که آنان عمر مشترک و زندگی شان را چگونه سپری می‌کنند. زندگی زن و شوهر با تمام فراز و نشیب موجود در خانه و جامعه در گذر است؛ اما چه کسی به حال شریک زندگی‌اش در صورت افتیدن به کام مرگ، فکر کرده است؟

در شهر و در روستا اکثریت مردم افغانستان عرف مشترک دارند؛ پس از مرگ مرد، زن باید در همان خانه بماند و با مردی از همان تبار ازدواج کند، اگر پسر مجردی در آن میان نباشد زن مجبور است همسر دوم مردی شود و یا منتظر بماند تا پسر کوچکی از خانواده‌ی شوهرش بزرگ شود و با او عقد کند. حتا اصطلاحی ننگینی هم در این خصوص بر زنان نهاده شده: (زن میراثی). پس از مرگ مرد، زن مجبور است به ازدواج ناخواسته و یا مصلحت‌جویانه تن دهد، فقط به‌خاطر اطعام و تربیت فرزندان که از شوهرش باقی مانده است. در این نوع ازدواج دو زن آسیب می‌بیند؛ زن بیوه و زنی که شوهرش بیوه‌ی را به همسری گرفته است. چند همسری یک مشکل حاد خانوادگی است و ورود زنی برای پناه در آغوش مردی، اگرچه راهی برای جلوگیری از سرخوردگی و راهی برای تعیین سرنوشت فرزندان یک خانواده است؛ اما وضعیت رقت‌بار زندگی یک زن در رابطه‌ی بعدی مطرح بحث است و اوج نگرانی؛ زیرا مادر برای تربیت سالم و اطعام

● ادامه در صفحه ۳...

## زنان گواتمالایی چگونه شهرشان را تغییر شکل می‌دهند؟

ترجمه

کلمه منبع: «مجله ویک»  
نویسنده/گزارش‌گر: سارا شونهارت  
برگردان: اخگر رهنورد

هدف این است که همبستگی اجتماعی را برای مقابله با مشکلاتی از قبیل فقدان بهداشت، تقویت کند و بازدیدکنندگان بیش‌تری را به شهر جلب کند، که به‌نوبه‌ی خود کمکی به ایجاد شغل در زمینه‌ی گردش‌گری می‌کند. اما پیوند این کار با بافندگی، طنین ویژه‌ای در میان زنان جامعه ایجاد می‌کند؛ و با به‌دست گرفتن رهبری این ابتکار از سوی زنان، آن‌ها توانایی به‌چالش کشیدن نقش‌های سنتی جنسیتی را نیز به‌دست می‌آورند.

«کومس» - هماهنگ‌کننده‌ی تبلیغات برای پروژه‌ی «نقاشی سانتا کاتارینا پالوپو»، و یک سازمان‌ده اجتماعی کهنه‌کار، که بانوی مجرد ۲۹ ساله است، در دانشکده‌ی تکنیکی در رشته‌ی مدیریت شغل تحصیل می‌کند، و پیش از این نیز با هنرهای اجتماعی در گواتمالا درافتاده است - می‌گوید این کار صرفن برای داشتن یک شهر خوش‌نما و دل‌پذیر و یا تمیز نیست، «این اقدام یک فرایند رشد و پیش‌رفت نیز است».

«هریس ویتیک»، ژورنالیست گواتمالایی، که پس از مشاهده‌ی نقش‌نقاشی در دگرگونی برخی از زاغه‌ها در برزیل، این ابتکار را مطرح کرد، می‌گوید زنان در

«لیدیا فلورنتینو کومس» پیش از به‌دست گرفتن یک بروشور و شروع به توضیح دقیق درباره‌ی آن‌چه که به‌معنای نقاشی کردن سراسر این شهر ساحلی دریایچه‌ی باشکوه «آنتیلان» گواتمالا است، به بازدیدکنندگان‌اش در دفتر کوچک و نورانی‌اش، با یک لب‌خند، خوش‌آمدید می‌گوید.

او آخرین در نمایش یک جعبه‌ی رنگ‌نقاشی، که حاوی نام‌هایی مانند «آب»، «گل» و «سنگ سبز» بود، گفت: «این‌ها رنگ‌های پایه هستند». او با اشاره به طرحی بر روی هویپیل‌اش، جامعه‌ی سنتی بافته‌شده، برای نشان دادن این که الهام طرح‌هایش از کجا می‌آید، می‌گوید پروانه‌ها، ساقه‌های ذرت و پرنده‌ی ملی (دراز-دامن)، نماهای خارجی را پوشش می‌دهند.

«کومس» یکی از چندین زنی است که در پیش‌برد پروژه‌ای جهت نقاشی کردن ۸۰۰ خانه در «سانتا کاتارینا پالوپو»، با استفاده از رنگ‌ها و طرح‌هایی که از هنر بافندگی زنان بومی تقلید می‌شود، کمک می‌کند. تقریباً ۵۰ خانه تاکنون نقاشی شده‌اند و ۱۵۰ خانه‌ی دیگر در فهرست انتظار برای دور بعدی قرار دارند. این گروه قصد دارد تا پایان سال ۲۰۱۹ پروژه را تکمیل کند.



● ادامه در صفحه ۲...

# زنان گواتمالایی چگونه شهرشان را تغییر شکل می دهند؟



ترجمه  
کتاب: «مجله ویک»  
نویسنده/گزارشگر: سارا شونهارت  
برگردان: اختر رهنورد

ادامه از صفحه ۱

گروه مختلفی از زنان و مردان، محلی ها و بازدیدکنندگان، نقاشی می شد، گفت: «مردان و زنان می توانند عین کار را انجام دهند.»

«کومس» می بیند که زنان در این کار به عنوان راهی برای حمایت از تجارت پارچه های بافته شده، و برای جامعه جهت هم کاری با یکدیگر به هدف حل مشکلات، سهم می گیرند. او همچنین امیدوار است که این پروژه آگاهی در مورد نیاز به حفاظت از محیط زیست را بالا ببرد. بازدیدکنندگان عادی می گویند شهر اکنون پاکیزه تر و آراسته تر به نظر می رسد.

«کومس»، که صنایع دستی را در یک شرکت تعاونی محلی به فروش می رساند، شاهد توانایی این پروژه جهت توانمندسازی زنان از لحاظ اقتصادی است. «این کار باعث جذب گردشگری می شود و این زنان اند که بافندگی می کنند. بنابراین، هرچه گردشگران بیشتر باشند، آن ها می توانند محصولاتشان را بیشتر به فروش برسانند.»

فراهم کردن فرصت های جدید برای زنان، کار «سیلویا موریرا»، عضو هیئت مدیره برنامه ی نقاشی، و رییس بخش ابتکارات در وزارت اقتصاد، به نام «تبخندو الیمنتوس»، است. این برنامه برای صنعتگران محلی در سراسر گواتمالا مواد با کیفیت و آموزش های لازم در مورد طراحی و نوآوری فراهم می کند تا آن ها بتوانند محصولات عالی را برای بازارهای گواتمالا و خارج از آن تولید کنند. هرچند برنامه به طور خاص بر زنان متمرکز نیست، اما زنان عموماً بافنده هستند و آموختن مهارت های جدید به آن ها، تأثیر قابل ملاحظه ای برجای گذاشته است.

«موریرا» می گوید: «وقتی ما شروع به کار بافندگی با آن ها می کنیم و آن ها قادر می شوند در بدل آن چه که به طور سنتی انجام داده اند، درآمد به دست آورند، این واقعاً نقش آن ها را در خانواده تغییر می دهد.»

این پروژه در ماه سپتامبر، در «دوسالته ی طراحی لندن»، به نمایش گذاشته خواهد شد و حدود ۱۵۰ بافنده در «سانتا کاتارینا پالوپو» اکنون با «دیگو اولیورو»، طراح اصلی این پروژه، برای ایجاد تأسیسات نساجی و المثنی های خانه ها، که از مهره ساخته می شوند، کار می کنند.

«الیورو»، که با زنان در جهت تعبیه رنگ ها و گزینه های طراحی برای پروژه مشغول به کار است، می گوید تغییر فرهنگ تعصب آمیز که در گواتمالا نهادینه شده است، دشوار است. اما او مشاهده کرده است که زنان چگونه به این پروژه افتخار می کنند و آنان و فرهنگشان چگونه است. او می گوید: «هرچه یک زن توانمندتر شود، به همان اندازه صدایش در جامعه رساتر می شود.»

«میلیسا ویتیک»، برادر/خواهرزاده ی «هریس ویتیک»، که در مدیریت پروژه کمک می کند، امیدوار است که این پروژه بتواند در سایر نقاط کشور نیز تکرار شود و «موریرا» می گوید این پتانسیل در پروژه دیده می شود. «میلیسا ویتیک» می گوید: «این کار واقعاً خیلی فراتر از نقاشی است. نقاشی ابزار تغییر است که ما در پی آن هستیم.»

کنند، این کار، توجه باشندگان آن جا را، که هرگز زنان را در حال انجام چنان کاری ندیده بودند، به خود جلب کرد. بسیاری از آن ها دیدند که زنان می توانند این کار را انجام دهند و تحت تأثیر قرار گرفتند.

«کومس» با اشاره به آموزش هایی که زنان از معماران پروژه دریافت کردند، گفت: «ما باید به آن ها می گفتیم چه چیزهایی را نقاشی کنند و چگونه نقاشی کنند. ما حتی باید جزئیاتی را در مورد این که چگونه از مته (drill) در ترکیب رنگ ها استفاده کنند، توضیح می دادیم.» «قبل از آن، من حتی نمی دانستم که مته چیست و یا چگونه باید آن را به دست گرفت، اما اکنون اگر به من گفته شود رنگ ها را با استفاده از مته، مخلوط کنم، به آسانی انجام می دهم.» «کومس» علاوه کرد «گاهی اوقات انتقاداتی وجود دارند، اما شاید این تغییری است که باید به میان بیاید.»



گروهی از مردان اکنون به کار نقاشی مشغول اند، اما «کومس» می گوید که او دیده است که زنان از به عهده گرفتن کاری که روزگاری منحصربه فرد مردان پنداشته می شد، احساس غرور می کنند. بعضی از دختران جوان در روستا در این پروژه دخیل هستند. «دیلی پائولا لویز» ۱۴ ساله، روزی که خانه اش توسط

«کومس» گفت: «ما به کارمان ادامه می دهیم... بر موانع فایق می آییم، دیگران این را می بینند و همراهی مان هم می کنند.» «کومس» می گوید برای مثال، در جریان یک آزمایش نقاشی در سال ۲۰۱۶، زنان کلاه های ایمنی به سر کردند و بر نردبان ها بالا شدند تا قسمتی از دیواری در نزدیکی مدرسه را نقاشی

دفترشان، که خارج از مرکز شهر موقعیت دارد، پذیرایی می کنند. هنگامی که آفتاب غروب می کند، آن ها جعبه های کوچک چوبی را با قطعات نقاشی های روشن و برجسته، و جزوه های معلوماتی، برمی دارند و راهی خانه ها می شوند؛ به امید این که توجه خانواده ها را طوری به کارشان جلب کنند که

د ننگرهار ولایت یوه اوسېدونکي وویل: "زه چې په هرځای کې د افغان امنیتي ځواکونو سر تیري وویښم، زره مې غواړي چې د هغوی درناوی وکړم او لاسونه یې ښکل کړم. د هغوی د سر ښندنو او هلوځلو له کبله مور د خونديتوب احساس کوو."  
افغان ملي دفاعي او امنیتي ځواکونو یو ځل بیا په ننگرهار کې د ترهګرو پر وړاندې خپل برلاسیتوب ثابت کړ. د ځمکنیو او هوایي بریدونو په پایله کې ګڼ شمېر ترهګر نیول شوي، مهمات او هغه توکي چې د بمونو په جوړولو کې ترې کار اخیستل کېده نیول شوي او ویجاړ شوي او دغه راز ډول ډول ګواښونه له مینځه تللي دي.

افغان ملي دفاعي او امنیتي ځواکونه د خلکو د ساتنې لپاره!

یک باشنده ننگرهار گفت: «من در هرجایی که نیروهای امنیتی قهرمان افغان را می بینم، قلبم می گوید که از آنها قدر دانی کنم و دستان شانرا ببوسم. بخاطر تلاش ها و قربانی های آنها، ما احساس امنیت می کنیم.»  
نیروهای ملی دفاعی و امنیتی افغان بار دیگر موفقیت شانرا در برابر تروریستان در ننگرهار ثابت ساختند. در نتیجه حملات هوایی و زمینی تعداد زیادی از تروریستان بازداشت شدند، مهمات و وسایل که در ساخت بم از آن استفاده می شود ضبط و تخریب شد و همچنان تهدید های گوناگون از بین رفت.

نیروهای ملی دفاعی و امنیتی افغان برای محافظت مردم!



جعد گیسو

کس مین

### تنهایی و من - من و تنهایی

کسی از انگار و ای کاش هایی حرف می زند که هیچ نمی شود به انتهای آن دست پیدا کرد

کسی از دیروز و فرداهایی حرف می زند که هیچ نمی شود در قاب چشم های امروز به تصویرشان بکشم

کسی عادت کرده از روی سنگ فرش خیال من عبور کند و رد پای خاکستری به جای بگذارد

کسی از دیوار تنهایی من رد می شود و برای شعرهای نسروده ام خط مشی تعیین می کند

و من می هراسم از این همه دیوانگی های بی زنجیر و از این همه نانوشته های بی انتها

و من باز می ترسم از هجوم فصل گرمی که مرا ذوب خواهد کرد

و از فصل سردی که می میراند بال پروازم را

کسی این جا پشت پنجره های زنگار گرفته تصویر باران می کشد

کسی این جا روی حروف سفید دفتر خاطراتم خط سیاه می کشد

و من می ترسم از این همه فریاد بی صدا که در تنگنای اتاق نم گرفته ام به جانم می پاشد

و حالا وقت یک فرار است از هجوم نابرابر تنهایی و من - من و تنهایی



### زنان و تنور نان

### خمیر و رویاهای سوخته در آتش

ادامه از صفحه ۴

هر دو روی، این کار و این سرنوشت به معنای جنگ در برابر جبر است. جبری تعیین شده از سوی اجتماع و پیشینه‌ی بد سیاسی-فرهنگی و ذهنیت‌های باورمند به نابرابری‌ها و نا انسانی‌ها. هنوز هم که هنوز هست، این جنگ و این بازی با آتش و پخته کردن و پخته شدن در آتش جریان و دوام دارد. هستند خانواده‌ها و آدم‌هایی که گوشت زنان را به سوپ‌های کباب پخته شده در هوتل در حد خوردن و پختن کم ارزش می‌پندارند. شاید نوشتن واژه‌های «کباب و گوشت زن و نظیر این‌ها» تند و نامقبول باشد اما دور از واقعیت نیست. وقتی انسان رنج سرنوشت آتشینش را به طور مداوم حس می‌کند و درد می‌کشد، چندان تفاوتی با کشتن و کباب کردن ندارد.

وقتی این جمله‌ها و واژگان را می‌نویسیم، به این معنا نیست که بگوییم، دیگر کسی و زنی نان پخته نکنند، اما می‌گوییم: نان پخته کردن و آتش افروختن در تنور، هیچ ربطی با ارزش‌های انسانی ندارد و برتری و بدتری هم با نان گرم سنجیده نمی‌شود و این که زنان از جبر روزگار و از سر باور و فکر بد اجتماع در لب تنور درد و رنج کشیده اند، باید پاسداری شود و وضعیت تغییر کند!

آیا زنان تا چه حدی از تنور و آتش راضی اند؟  
آیا تنور و نان پخته کردن در تنور لذتی هم در خود نهفته دارد؟  
آیا زنان از جبر زندگی هم لذت می‌برند؟

در حوزه‌ی دانش جویی در نهادهای دولتی و خصوصی اگر بحث کنیم، در دانشگاه‌های دولتی میان دانش‌جویان پسر و دختر چندان تفاوتی وجود ندارد. حداقل اگر شصت در صد پسرها است به لحاظ کمی چهل درصد خانم‌ها حضور دارند. دلیل بیشتر بودن دانش‌جویان دختر در دانشگاه‌های دولتی، رایگان بودن آموزش است. ولی در دانشگاه‌های خصوصی تعداد دانش‌جویان دختر به مراتب نسبت به پسرها کم‌اند. چون خانواده‌ها از دختران شان کمتر حمایت می‌کنند و

هزینه دانشگاه دختر شان را تأمین نمی‌کنند. به خصوص در مقطع ماستری خیلی کم است. مثلن در یک صنف بیست نفره سه تا پنج دانش‌جویی دختر حضور دارند. اما به لحاظ کیفی تجربه‌ی تدریس که من دارم هم در دولتی و هم در خصوصی می‌توانم بگویم که انگیزه‌ی درس خواندن در دانش‌جویان دولتی بیشتر است. چون دانش‌جویان بر اساس یک رقابت بسیار فشرده وارد دانشگاه می‌شوند. از بین تعداد بسیار زیادی متقاضی که از سراسر کشور شرکت می‌کنند، تعداد بسیار محدودی راه پیدا می‌کنند تا جذب نهادهای آموزش عالی دولتی شوند. و در اکثریت اوقات بهترین ظرفیت‌ها وارد دانشگاه می‌شوند. اما این مطلق نیست. کسانی که بر اساس انتخاب و تشخیص خود شان وارد یک رشته‌ی تحصیلی نشده‌اند، آنها انگیزه‌ی برای درس خواندن ندارند.

در دانشگاه‌های خصوصی هم یک تعدادی از دانش‌جویان بسیار انگیزه‌ی بالایی برای درس خواندن دارند. کسانی هم هست که با وجود قبول شدن در دانشگاه دولتی چون رشته‌ی مورد علاقه‌ی شان نبوده، می‌آیند در دانشگاه خصوصی رشته‌ی مورد علاقه‌ی خود را می‌خوانند. این‌ها بسیار فعال‌اند و خوب می‌درخشند. اما تعدادی هم وجود دارد که اولویت شان درس نیست. من تعدادی را می‌بینم که صرف به خاطر بیرون شدن و برآمدن از قید و بندهای خانواده و فامیل به دانشگاه می‌آیند تا یک فضای آزادتری را تجربه کنند و با دوستان شان باشند.

حالا اگر حضور بانوان را به عنوان کدر در دانشگاه‌ها بررسی کنیم، از لحاظ کمیت بسیار اندک است. و به لحاظ کیفی هم خیلی مطلوب نیست. چون در مجموع نظام آموزشی ما ضعیف است. هم خانم‌ها و هم آقایان ضعیف عمل می‌کنند. یک بخش این ضعف، ضعف ساختاری است. وضعیت به گونه‌ی است که هیچ انگیزه‌ی برای استاد خلق نمی‌شود که خودش را به روز بسازد. درحالی‌که ساختارها باید طوری ساخته شوند و صلاحیت‌ها هم به گونه‌ی باشد که استاد بتواند با انگیزه منابع خوب‌تر را مطالعه نماید و بهتر بدرخشد. دلیل دیگری ضعف آموزش، مسئله‌ی اقتصادی است. معاش استاد کفاف زندگی او را نمی‌تواند. استاد مجبور است برای تأمین زندگی خودش در جاهای دیگری مصروف کار شود و این مصروف شدن باعث می‌شود که فرصتی برای خلاقیت و مطالعه‌ی منابع بهتر نتواند وقت بگذارد.

### پیشنهاد شما به نسل جوان و تحصیل کرده‌ی بانوان چیست؟

شرایط فعلی با تمام نا امنی‌هایی که وجود دارد، اما فرصت خوبی است و باید از آن استفاده شود. سختی‌هایی تحصیل در دوران مهاجرت که ما آن را گذارانیم به مراتب سخت‌تر و سنگین‌تر نسبت به امروز بود. پیشنهاد من این است که اگر می‌خواهیم جامعه‌ی مرد سالار افغانستان زن‌ها را باور کند، در مرحله‌ی اول باید خود توانا شویم و توانایی‌های خود را باور کنیم. آنگاه می‌توانیم دیدگاهی بسته نسبت به توانایی زن‌ها را تغییر بدهیم. اول به خود باور داشته باشیم و بعد با فهم و توانایی و تحصیلات زمینه‌ی تغییر دیدگاه‌ها را فراهم کنیم. تنها سلاحی که قدرت زنان را ثابت می‌کند، دانش و توانایی زنان است. اگر می‌خواهیم یک بانوی فعال باشیم باید تلاش کنیم که بانوی فعال دانش‌آموخته باشیم.

دکتر ذکیه عادل، استاد و کدر علمی دانشکده‌ی حقوق و علوم سیاسی دانشگاه کابل است. خانم عادل در کنار تدریس در دانشگاه، در زمینه ترجمه، پژوهش و فعالیت‌های فرهنگی نیز کار می‌کند. در گفت‌وگو با وی، در رابطه با حضور، نقش و تأثیر گذاری بانوان در عرصه‌ی آموزش عالی و دانشگاه صحبت کرده‌ایم.

## سلاحی که قدرت زنان را ثابت می‌کند، دانش و توانایی آن‌هاست



به عنوان یک استاد دانشگاه، چالش‌ها و فرصت‌هایی فرا راه زنان در عرصه‌ی تحصیلات عالی را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

در دوره‌ی جدید یا شانزده سال اخیر، فرصت‌ها به مراتب بیشتر از چالش‌ها است. برخلاف مشکلات زیاد اما ورود بانوان در نهادهای تحصیلی پر رنگ است. و سرمنشأ این موضوع را هم می‌شود، چند چیز دانست.

۱- فشارهای بین‌المللی که بر حکومت وارد می‌شود و بسیاری از نهادهای بین‌المللی کمک‌های خود را منوط بر این نموده است که حضور خانم‌ها را پذیرفته و از آنها حمایت شود. این فرصتی است که ما باید از آن استفاده کنیم.

۲- قانون اساسی ما یک قانون اساسی دموکراتیک است و قانون صرف نظر از مرد و زن بودن یک شهروند، برای همه حق مساوی قایل شده و پسر و دختر، آزادانه می‌توانند تحصیل کنند. همین گونه بعضی قوانین داخلی که متأثر از قانون اساسی است حضور زنان در مکاتب، دانشگاه‌ها و نهادهای که زنان در این مکان‌ها پذیرفته و از آنها حمایت می‌کنند.

۳- حکومت‌های دموکراتیک مؤظف به تأمین نیازها و خواسته‌های شهروندان است. حکومتی که ما داریم حداقل شبیه دموکراتیک است. حکومت چالش‌ها و مشکلات خودش را دارد؛ اما به خاطر قناعت دادن جامعه بین الملل و جذب کمک‌ها مجبور شده است که حضور زنان را با خود داشته باشد.

این‌ها عوامل تأثیر گذار بر حضور و فعالیت زنان در عرصه‌های مختلف است. اما مهمترین چالشی که وجود دارد، فرهنگ سنتی، بسته و مرد سالار در افغانستان است. هنوز فامیل‌ها بین پسر و دختر شان تبعیض قایل می‌شوند. هنوز مادران به این باوراند که اگر سرمایه گذاری می‌کنند، باید روی پسر خود سرمایه گذاری و هزینه نمایند. دختر مال مردم است و پسر مال خودشان. ما و نسل امروز ما مسوولیت داریم تا این دیدگاه‌ها را تغییر بدهیم. تا فامیل‌ها به این آگاهی برسند که فرزندان شان را به زبردست و فرو دست تقسیم نکنند.

اگر می‌خواهیم جامعه‌ی مرد سالار افغانستان زن‌ها را باور کند، در مرحله‌ی اول باید خود توانا شویم و توانایی‌های خود را باور کنیم. آنگاه می‌توانیم دیدگاهی بسته نسبت به توانایی زن‌ها را تغییر بدهیم. اول به خود باور داشته باشیم و بعد با فهم و توانایی و تحصیلات زمینه‌ی تغییر دیدگاه‌ها را فراهم کنیم.

حضور بانوان در دانشگاه‌ها اندکی پر رنگ است. شما حضور کیفی را چگونه بررسی می‌کنید؟ اگر این را در مقایسه بین دانشگاه‌های دولتی و خصوصی داشته باشید.

در دو حوزه اگر بحث کنیم: یک - حضور خانم‌ها به عنوان استاد و کدر علمی و دوم - حضور بانوان به عنوان دانش‌جو.



کس حسین احمدی

### زن همیشه کنیز به خاطر ننگ قبيله

ادامه از صفحه ۱

فرزندانش کنیز مردی می‌شود که عاشقش نیست و ازدواجی را ناخواسته می‌پذیرد و این‌گونه جهنم خیالی در دنیایش محقق می‌شود.

در شرایط نامن و پر از حادثه‌های ناگوار در افغانستان آمار مرگ هر روز رو به افزایش است که در هر حادثه زنی بیوه می‌شود و مردی همسرش را از دست می‌دهد، برای تداوم زندگی مطابق با طبع انسانی، باید ازدواج بکنند. در این مرحله که بحث اصلی این نوشته است باید بیان شود که حق انتخاب نحوه‌ی تداوم زندگی زن یا مرد که همسرش را از دست داده است - متفاوت است؛ یعنی مرد در انتخاب این مسیر مختار است و زن مجبوراً مرد برای نگهداری فرزندانش با زنی ازدواج می‌کند که برای مرد و فرزندانش حکم کنیز را دارد، نه سهام‌دار یک زندگی مشترک؛ اما زن با مردی ازدواج می‌کند که نه عاشقش هست، نه هم‌سن اوست و نه ازدواج خودخواسته است؛ بلکه برای پناه دادن اطفالش به تکیه‌گاه مطمئن در مقام شوهرش، با مردی از خاندان شوهر قبلی‌اش ازدواج می‌کند.

این کار یک زن در مقام مادری ستودنیست که از تمام خواسته‌های خویش در مقابل پرورش فرزندانش می‌گذرد؛ اما زمانی که این انتخاب نه از روی مهریابی و نه به خاطر داشتن فرزندی؛ بلکه به‌خاطر پیروی از عرف باشد - نگران کننده و مستحق دادخواهی است؛ همان‌طور که پیش‌تر گفته شد، حتا عنوان این ازدواج

(زن میراثی) بوده و هنوزم هست، زن را مثل خانه و ملک میت به میراث می‌برند. اگرچند امروز این اصطلاح در عقده یادآوری نمی‌شود؛ اما این‌گونه ازدواج هنوز در روستاهای افغانستان و حتا در تعدادی از شهرها برای بقای حرمت ننگ خاندانی و یکی از موارد مهم خشونت علیه زن - در جامعه‌ی مرد سالار و سنت‌گرای افغانستان بازار گرمی دارد. همین گرفتن حق انتخاب از زن است که در پهلوی دیگر مردهای ازدواج؛ چشیدن طعم آسایش و آرامش را برای زنان افغانستان رویای مهم می‌سازد و این رسم‌ها نیازمند تغییر است تا زنان به ازدواج‌های اجباری، ازدواج‌هایی برای کنیزی و ازدواج‌هایی برای صرف خانه‌دار شدن، نه بگویند.

عصبیت‌های جنسیتی در قالب و سیستم نظام مردسالاری بر جامعه حاکمیت قاطع دارد؛ که باعث انجماد درک اجتماعی در راستای برابری زن و مرد و رواداری هوبت، حق و آزادی زن در افغانستان شده است. اوضاع منجمد اجتماعی و برداشت‌های کورکورانه در ارتباط به زن و دگم‌اندیشی نسبت به آزادی زنان که تاریخ طولانی در افغانستان و فرهنگ‌های شرقی دارد؛ جو فرهنگی را تحت تأثیر قرار داده است. رهایی از این بند و بریدن ریسمان سنت‌گرایی دینی - فرهنگی مستلزم آن است که زنان نباید بپندارند که زن، صرف برای خانه‌داری و ملزوم به پذیرش عرف و سنت فرهنگی است و کار دیگری نباید به آنان سپرده شود؛ بلکه آنان در قبال آینده‌ی زنان و جامعه مسوولیت دارند. پس باید یک زن مسوولیت و صلاحیت خود را در این امر بداند و تمام زنجیرهایی را بشکند که مانع آزادی و سلب حقوق شان می‌شود. بنابراین موضوع جبر در ازدواج دوم زنان در افغانستان، پس از مرگ همسرش؛ اگر بر اساس حفظ حرمت خاندان و ننگ قبيله باشد؛ نیازمند تغییر و مستلزم دادخواهی است تا این خشونت خاموش علیه زن از قاموس ازدواج در افغانستان برچیده شود و زنان در انتخاب مسیر زندگی خود آزاد باشند، نه مجبور به کنیزی مردی که عاشقش نیست و زندگی مشترک همراه او برایش استبداد فرهنگی شمرده می‌شود.



Nimrokh Weekly

سال دوم • شماره ۳۱ • یکشنبه • ۱۹ حمل ۱۳۹۷  
• Sunday • April 8, 2018  
• Vol. 2 • No. 31



خوانندگان عزیز: نيمرخ بدون جهت گيری خاص سياسی مقالات و نوشته‌ها را از صاحب نظران منتشر می کند.

صاحب امتیاز و مدير مسوول: فاطمه روشيان

سردبير: ريحانه رها

گزارش گر: آمنه اميد

عکاس: نيولوفر نيک پور

صفحه آرا: رضا رضایی

مشاور برنامه ریزی: مریم شاهی

زیر نظر هیئت تحریر

به جز روی کرد نيمرخ ساير نوشته‌ها مسووليتش به دوش نويسندگان می باشد.

هفته نامه نيمرخ در ويرايش مطالب دست باز دارد.

شماره تماس: ۰۷۸۶۶۷۷۵۹۹

آدرس الکترونیکی:

Nimrokhweekly7@gmail.com

کبر امین آرمان



## زنان و تنور نان خمیر و رویاهای سوخته در آتش آیا زنان از جبر زندگی هم لذت می برند؟

می سوزند و می سوزانند. پخته می شوند و پخته می کنند. آتش می شوند و آتش می کنند. روشن می شوند و روشن می کنند. جوش می زنند، جوش می خورند و می جوشانند. تاریخ زندگی زنان و تنور و آتش با هم رابطه ی تنگ و تندی داشته اند. زنان و مادران و به ویژه، زنان پیشین و زنانی که در دهه های پیش از امروز زندگی کرده و در زیر خروارهای خاک خوابیده اند، تنور گلستان زندگی شان بوده است. یا به عبارت دیگر، تنور جهنم مداوم زندگی زنان بوده است که هر زنی کم از کم یک انگشتش را در لب تنور سوخته اند.

تنور؛ جای پختن نان است. جای چقوربست که یک متر یا کم تر و بیش تر بلندی دارد و شکلش دایروی هست، یا هم شکل زمین را دارد و مثل زمین هم آب را جوش می دهد و هم آتشفشان دارد. هم گرما تولید می کند و هم خاکستر. تنور همان کوره ی نان پزی هست که سرنوشت بخشی از اجتماع، با آن رقم خورده است و زنان در لب تنور نشسته و برای زندگی و زنده ماندن و از همه مهم تر و بدتر این که برای حفظ آبرو و به دست آوردن اعتبار در خانواده ی شوهر خود مبارزه کرده اند/ می کنند.

مادرم وقتی نان می پخت و وقتی که بر روی کچالو نمک می پاشید و آن را در روی تنور می چسپاند تا پخته شود، معنایش را نمی فهمیدم، فقط دوست دار کچالوی روی تنور و نان گرم بودم. این که از بد روزگار کچالو هم نداشتم که مادرم برایم در دل داغ و سوزان تنور کباب کند بسیاری وقتها دل و ناراحت می شدم. اما این که مادرم، برای پختن نان و کباب کردن کچالو چه گپها و طعنه هایی از سوی نزدیکان و عمه ی شوهرش کشیده بود را نمی دانستم. البته، واقعیت این هست که مادر من پیش از رفتن در خانه شوهرش، نان پزی در تنور را خیلی خوب یاد گرفته بود، برای این که مادرش با ضرب و چوب و چنگک نان کنی برایش یاد داده بود که اگر خوب نان پخته نکنند، در خانه می ماند و کسی سراغش را نمی گیرد، در این صورت برای خانواده ی دختر بی خواستگار آبروریزی و "ریشکلی" به بار میامد. عشقم نسبت به کچالوی کباب شده از سر نادانی برایم ناراحتی بار می آورد اما نسبت به هر روز سوختن

مادرم در لب تنور هیچ چیزی نمی فهمیدم. مادرم یکی از بهترین آشپزان و نان پزان روستای ما بود، هم نان عروسی مردم را می پخت و هم نان حشر گندم و علف شان را. در بین مردم هم پیش از این که زن نان پز و جواهر- آشپز

تنور خوب دم سازه می شدند، رنج های بسیاری می کشیدند و اشک های بسیاری می ریختند. طعنه ها و دشنام هایی حواله ی شان می شد که کم تر از آتش تنور سوزناک و آتشین نبود. زندگی دخترانی که نان پخته نمی توانستند یا طبیعت شان با تنور وفق پیدا نمی کرد، عاقبت بی خیر و بدی در پی داشت. شکنجه ها و لت و کوب از جراهای روزمره ی زندگی شان می شد. اگر در خانه ی مادر شان می بودند طعنه ها و گپ های نزدیکان خود شان را نصیب می شدند و اگر در خانه ی شوهر می رفتند از مادر تا طایفه و نسبش مورد دشنام شوهر و خسرمادرش قرار می گرفتند. نان پخته کردن در تنور آتشین جان سوز است. این که، این کار دشوار را با غیرت، آبرو و حیثیت فامیلی عجین کرده اند، دیگر هم بدتر و ناانسانی تر است.



تنور هم نان پخته می کند، هم انسان. انسان در تنور، هم نان می پزد و هم خودش می سوزد، هر روز یک بار، آتش تنور دست و روی زنان نان پز را می سوزاند و برای شان شکنجه ی زندگی زنانه را تکرار می کند. آب از آتش تنور به جوشش میاید و غلیان زندگی آتشین را تفسیر می کند که چنین زندگی نصیب زنان بوده است. زنان با آتش افروختن در تنور، از تن شان جسم و جنس آتشی در برابر سختی ها و سوزش های زندگی می سازند. زنان تنوری، زنان مسوول نان پزی در تنور و آنانی که آتش تنور نزدیک ترین و معروف ترین چیز در زندگی شان به حساب می آید، در لب تنور می نشینند و صحنه ی سوختن رویاهای شان را تماشا می کنند. داستان نوشته نشده ی زندگی شان در مکتب و محرومیت از مکتب را در زبانه ها و شعله های آتش تنور می خوانند، شعله هایی که با داستان خود شان افروخته شده و زبانه کشیده است. این زنان مبارز و یاران آتش، کسانی اند که می توانند الگوهای قوی و محورهای مبارزه در برابر آتش زندگی باشند. اینها رویاهای شان را با آرد خمیر می کنند و از خمیرش خمپاره می سازند، خمپاره هایی برای جنگ در برابر زندگی اجباری و تحمیل شده بر خود.

آتشی در برابر سختی ها و سوزش های زندگی می سازند. زنان تنوری، زنان مسوول نان پزی در تنور و آنانی که آتش تنور نزدیک ترین و معروف ترین چیز در زندگی شان به حساب می آید، در لب تنور می نشینند و صحنه ی سوختن رویاهای شان را تماشا می کنند. داستان نوشته نشده ی زندگی شان در مکتب و محرومیت از مکتب را در زبانه ها و شعله های آتش تنور می خوانند، شعله هایی که با داستان خود شان افروخته شده و زبانه کشیده است. این زنان مبارز و یاران آتش، کسانی اند که می توانند الگوهای قوی و محورهای مبارزه در برابر آتش زندگی باشند. اینها رویاهای شان را با آرد خمیر می کنند و از خمیرش خمپاره می سازند، خمپاره هایی برای جنگ در برابر زندگی اجباری و تحمیل شده بر خود.

آنان، زنانی اند که آگاهانه و ناآگاهانه، با آتش بازی می کنند و از بازی با آتش یا لذت می برند یا سوزش پی در پی حس می کنند که در ادامه در صفحه ۳...

خوب باشد عروس خوب نان پز محمدحسین حاجی بود و زن نان پز محمد صوفی. این سرنوشت تنها جواهر نبوده است، بلکه سرنوشت ۹۹.۶ درصد زنان و زنان روستایی بوده است. نان پختن، آن هم خوب نان پخته کردن در تنور ارزش دختران جوان را بالا می برد و بها و قیمت شان بیش تر می شد. دختری که خوب نان پخته می کرد، حتمن شهره ی روستا و منطقه ی پدرش می شد و در دل خواستگاران بیش تری جای خوش می کرد. گله یا قلین «بهای سنتی» اش هم دو گاو و سه گوسفند بالاتر از دیگران بود. فاطمه «خواهرم» به همین دلیل که خوب نان پخته می کرد و خوب کار یاد داشت، در نوجوانی هم نان می پخت و هم بز و گوسفند می دوشید، زودتر از دختران همسایگان ما پای خواستگاران و دوستداران نان گرم را در خانه ی پدرم باز کرد. یکی از خواستگاران هم مردی بود که دختر و پسرش چند سال بزرگ تر بودند نسبت به فاطمه. این سرنوشت را هر دختری تجربه کرده است، دخترانی که با

ولسمشر غني په از بيکستان کې د تاشکند کنفرانس کې يو ځلې بيا پر سولې او پخلاينې ټينگار وکړ او له ټولو افغانانو يې وغوښتل چې د شته ستونزو د هوارې لپاره يو بل ته لاسونه ورکړي.

ولسمشر وويل: «که د ترهگرو موخه دا وي چې مور سولې ته د رسېدو له هڅو را وگرځوي، نو دوی نه بريالي کېږي. مور ژمن يوو د امنیت د ټينگښت او سوکالی راوستو په برخه کې له يو بل سره په همکارۍ کولو سره پر اوسېو ننګونو برلاسي شوو.

رييس جمهور غني در کنفرانس تاشکند در ازبیکستان، یک بار دیگر بر صلح و آشتی تاکید کرد و از همه افغانها خواست که برای حل مشکلات دست به دست هم بدهند.

رييس جمهور گفت: «اگر هدف تروريستان، منحرف ساختن ما از تلاش ها برای دستیابی به صلح باشد، آنها موفق نمی شوند. ما متعهد هستيم که با همکارى متقابل در راستای تامین امنیت و رفاه، بر چالش های کنونی غالب شويم.»



همه باهم به سوی صلح!

يوځای د سولې پر لور!